

نقد مرحوم آخوند بر وجود مطلق بودن واجب الوجود بنا بر نظریه بعضی

از صوفیه (۲)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم

بحث در کلام بعض صوفیه بود که مرحوم آخوند بر آنها ایراد وارد کردند به اینکه بر کلام آنها که وجود واجب عبارت از وجود مطلق است، اشکالاتی بار می‌شود. بعد از این مبنایی که ایشان قرار دادند که منظور از وجود مطلق در اینجا همان وجود مفهومی است که به معنای وجود اعتباری و وجود انتزاعی است و این وجود اعتباری و انتزاعی در حکم طبیعت نوعیه‌ای است که افراد خارجیِ او محقق آن طبیعت نوعیه هستند. وقتی که ایشان این مبنا را چیدند بر این اساس بناهایی را مترتب کرده‌اند؛ یکی اینکه این قول در حقیقت دلالت می‌کند که وجود واجب موجود نیست یعنی وقتی وجود را امر مفهومی بگیریم بنابراین تعین خارجی دیگر برای او تصور نکرده‌ایم. این یک مسئله بود.

مسئله دیگر اینکه اگر این وجود مطلق عبارت از

وجود واجب باشد و از آن طرف بالعیان ما در خارج
وجودات متفاوت را می بینیم هر کدام از این وجودات
متفاوته به عنوان محقق آن طبیعت نوعیه عبارت از
واجب الوجود می شوند و این هم خلاف فرض است
و طبعاً تکثر موجودات آن ماهیت به افراد آن است.

نیاز عام در تحقق خارجی اش به خاص

ایشان در اینجا یک مطلبی را گفته اند که اگر
وجود، وجود خاص باشد در تحقق و قوامش احتیاج
به عام دارد و کیفیت احتیاج او را از واجب الوجود
بودن خارج می کند به انحائی که در جلسه قبل ذکر
شد. مرحوم آخوند در اینجا می فرمایند که این
خاص احتیاجی به عام ندارد بلکه به عکس، عام
احتیاج به خاص دارد؛ عام در تحقق خارجی خودش
احتیاج به خاص دارد! بله، اگر عام ذاتی برای خاص
باشد، این در ظرف عقل به عنوان جزء ذات باید تقدم
رتبی داشته باشد اما از نقطه نظر تحقق خارجی عام
همیشه بعد از تحقق خاص از آن خاص انتزاع
می شود.

عدم احتیاج وجود خاص به عام

پس بحث ما هم بحث وجود و تعین است، بحث

تصورات و تخیلات معقولات ثانیه نداریم در بحث توحید و واجب الوجود بودن صحبت ما تعین و وجود تعین خارجی است بنابراین در این صورت وجود خاص احتیاج به عام ندارد.

یک مطلبی را در اینجا ذکر کرده‌اند و آن این است که این آقایان گفته‌اند که وجود مطلق اگر رفع بشود امتناع طرف مقابلش لازم می‌آید؛ یعنی اگر وجود مطلق رفع بشود لازمه‌اش این است که تمام اشیاء در اینجا نفی بشوند و از امتناع طرف مقابل در اینجا این لزوم و ضرورت طرف ثبوت اثبات شود.

مرحوم آخوند به این آقایان این جواب را می‌دهند که بین امتناع ذاتی و امتناع بالعرض در اینجا خلط شده است. یک وقت از رفع یک شیء امتناع ذاتی پیدا می‌شود [ولی] یک وقتی از رفع یک شیء امتناع بالعرض برای آن عارض می‌شود. آن وجود و آن شیئی که رفع آن امتناع ذاتی دارد عبارت از وجود مطلق است. وجود نه به معنای موجود، طرف مقابل وجود عدم هست و عدم امتناع ذاتی دارد بنابراین خود اصل الوجود در اینجا ضرورت ذاتی دارد. یک

وقتی وجود مطلق به معنای موجود مطلق است. وجود مطلق یعنی موجود مطلق! طرف مقابل این دیگر عدم نیست بلکه طرف مقابل این دو چیز هست؛ طرف مقابلش یا واجب الوجود است یا طرف مقابلش ممکن الوجود است. اگر شما وجود مطلق را از ممکن الوجود انتزاع می کنید خب امتناع رفع، ممکن الوجود را لازم نگرفته است. ممکن است ممکن الوجود نباشد و اشکالی پیش نمی آید.

امتناع بالعرض وجود مطلق

اگر شما این وجود مطلق را از واجب الوجود انتزاع می کنید ...، چون همان طور که گفتیم وجود مطلق عبارت از وجود مفهومی و وجود مصدری است و باید یک مابه‌الانتزاع داشته باشد آن مابه‌الانتزاع اگر واجب الوجود است، بله از رفع واجب الوجود امتناع لازم می آید نه اینکه از رفع مطلق وجود مطلق امتناع لازم بیاید؛ یعنی یکی از دو شِقِّ محقق وجود مطلق موجب امتناع است پس امتناع وجود مطلق امتناع ذاتی نیست بلکه امتناع بالعرض است. چون رفع واجب الوجوب ممتنع است پس وجود مطلق که از او انتزاع می شود، این

امتناع، امتناع بالعرض می‌شود. خود رفع وجود مطلق امتناع ندارد به جهت اینکه مفهومی است که این مفهوم را باید ببینیم شما از چه انتزاع کردید؛ اگر این مفهوم را از واجب الوجود انتزاع کردید خب بله، رفع واجب الوجود ممتنع است بنابراین رفع آنچه که از او انتزاع می‌شود هم بالواسطه و بالعرض ممتنع خواهد شد. اگر شما وجود مطلق را از ممکنات خارجی انتزاع کردید زید، عمرو، بکر، درخت، سیب و گلابی را دیدید اینهایی که همه ممکن الوجود هستند، اثبات یک وجود عام به معنای «بودن» بر همه می‌کنید. خب این وجود مطلق از رفع این اعیان خارجی امتناع لازم می‌آید حالا انسان نباشد نباشد، درخت و شجر نباشد نباشد اشکالی پیش نمی‌آید!

بنابراین اینکه صرفاً شما به عنوان دلیل بگویید که از رفع وجود مطلق، امتناع لازم می‌آید و هر چیزی که از رفعش امتناع لازم می‌آید پس در جانب ثبوت، باید ضرورت بر او قائم باشد، پس آن وجود مطلق در اینجا برای باری ضرورت دارد، اگر این طور است

که خب این مسئله صحیح نیست.

اگر اینها به این نحو جواب بدهند و بخواهند بگویند که این امتناع، امتناع ذاتی است چون امکان ندارد که یک شیئی به نقیض خودش متصف بشود! نقیض وجود مطلق عدم است، این عدم می شود. وقتی که نقیض این وجود مطلق عدم است بنابراین در اینجا عدم برای آن وجود مطلق در ظرف وجود امتناع دارد.

ایشان می گویند: بله! اگر در اینجا مقصود از وجود مطلق، نفس عدم باشد، عدم امتناع ذاتی دارد چون عدم با وجود سازگاری ندارند؛ در هر جا عدم هست در آنجا وجود نیست و در هر جا وجود هست در آنجا عدم نیست. ولی اگر منظور از وجود مطلق، مقابلش معدوم باشد یعنی **ذاتٌ ثَبَتَ لَهُ الْعَدَمُ** باشد و حمل، حمل اشتقاق باشد نه حمل موافات و ذو عدم باشد در اینجا مسئله بالا پیش می آید که ذو عدم دو قسم است؛ یا واجب الوجود است یا ممکن الوجود و در قسمت واجب الوجود امتناع هست ولی در قسمت ممکن الوجود دیگر امتناع نیست. این کلام ایشان بود ولی همان طوری که جلسه قبل عرض شد

ظاهراً مسئله از این مباحث خارج است.

و ما توهموا مِن احتیاج الخاص إلى العام باطلٌ بل الأمرُ بالعكس إذ العام لا تحقق له إلا في ضمن الخاص.^۱

آنچه را که اینها تصور کردند که خاص در تحقق خارجی و در وجود خارجی خود احتیاج به عام دارد، این باطل است. تحقق عام در ضمن خاص است و بدون خاص تحقق ندارد. انسان عام است و بدون زید و عمرو و بکر تحقق ندارد. حیوان عام است و بدون غنم و ابل و بقر تحقق ندارد. شجر عام است و بدون درخت‌هایی که ما در خارج می‌بینیم تحقق ندارد! پس در تحقق خارجی، این خاص است که نیاز و احتیاج عام را رفع می‌کند و عام احتیاج به او دارد.

نعم إذا كَانَ العام ذاتياً للخاص يَفْتَقِرُ هو إليه في تقوُّمُهُ في العقل دون العين و أما إذا كَانَ عارضاً فلا.

[اگر عام ذاتی برای خاص باشد] مثل جنس و فصل که ذاتی برای خاص است این خاص به آن عام در تقویم خود در عقل احتیاج دارد ولی نه در عین، در عین احتیاجی به عام ندارد بلکه آنچه که در عین آنچه که به او احتیاج دارد ماده و صورت است اما به عنوان

^۱ . الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۲۵۶.

یک امر کلی که جنس و فصل باشد این قوام نوعیت ذهنیه را ایجاد می کند. اما آنچه که در خارج هست نوع و فصل و جنس نیست! آنچه که در خارج هست ماده و صورت است که ماده و صورت هم تشخص دارد و امر شخصی است و این مسئله عام نیست. اگر عام عارض بود آن که دیگر هیچ! اصلاً خاص هیچ احتیاجی به او ندارد و بلکه او احتیاج به خاص دارد.

و أما قولهم يلزم من ارتفاعه ارتفاع كل وجود حتى الواجب فيمتنع عدمه و ما يمتنع عدمه فهو واجب فمغالطة منشؤها عدم الفرق بين ما بالذات و ما بالعرض.

اینکه این آقایان فرمودند که از ارتفاع وجود مطلق ارتفاع هر وجودی حتی وجود واجب لازم می آید پس عدم این وجود مطلق ممتنع است چون واجب هم در اینجا رخت بر می بندد و در طرف نقیض هر چیزی که عدم آن ممتنع است پس وجودش واجب می شود. این مغالطه ای است که منشأ آن عدم فرق بین ذاتی و بالعرض است؛ بین امتناع ما بالذات و امتناع ما بالعرض است.

لأنه إنما يلزم الوجوب لو كان امتناع عدم لذاته و هو ممنوع بل ارتفاعه يستلزم ارتفاع بعض أفراده الذي هو الواجب.

وجوب مطلق لازم می آید اگر امتناع عدم به ذات خود همان وجود مطلق بخواهد برگردد و ما قبول نداریم! بلکه ارتفاع این وجود مطلق ارتفاع بعضی افراد خودش را که واجب است، لازم می گیرد.

بنابراین ارتفاع وجود مطلق که می گویند که لازمه آن امتناع طرف مقابل است، در ناحیه واجب این مسئله صادق است اما در ناحیه ممکن الوجود و اینها این مسئله صادق نیست و به واسطه وجود واجب این وجود مطلق در اینجا محقق است و به واسطه عدم این وجود واجب، عدم وجود مطلق در اینجا صدق می کند. پس حالا ما باید بحث را راجع به وجود واجب بیاوریم که آیا وجود واجب خاص است یا عام است؟ نه اینکه بحث را راجع به وجود مطلق ببریم! وجود مطلق وجود اعتباری و انتزاعی می شود! او نگاه می کند ببیند که از چه چیزی انتزاع می شود؛ اگر از وجود واجب انتزاع بشود، رفع وجود واجب محال است پس ثبوتش که همان وجود واجب است ثابت است. اگر این وجود مطلق از ممکن الوجود انتزاع بشود رفع ممکن الوجود محال نیست. ممکن است در خارج اصلاً ممکن الوجودی نباشد چه کسی گفته [که هست]؟! اگر دیگران در خارج نباشند مسئله ای به هم نمی خورد و آسمان به زمین نمی آید! ولی این جناب آقای ... نه! قوام

سماوات و الارضین به وجود ذی جود و فیاض علی
الإطلاق ایشان است!! حالا ما هم نباشیم نباشیم!
ممکن الوجودها نبودند هم نبودند! مشکل و
مسئله‌ای پیش نمی‌آید ولی اگر ایشان نباشند زمین
تکان می‌خورد چه برسد به عرش خدا!! خلاصه
اینجا بعضی‌ها وجودشان کم از ائمه علیهم‌السلام
نیست!! قضیه موجب بشود که...

تلمیذ: تجلیات الهی هم باهم ارتباط برقرار می‌کنند؟ تجلیات الهی در عالم

استاد: بله قطعاً مرتبط هستند!

تلمیذ: نه مقام علیت، ارتباط عرضی.

استاد: بله، آنها هم همین‌طور فرقی نمی‌کند!
وقتی از نقطه نظر علیت مرتبط باشند و علت، علت
واحده است همه معلول‌ها هم به همدیگر بستگی
دارند! این مسئله عرفان نظری نیست فقط بلکه بحث
فلسفی است!

حالا اگر این ممکن الوجود رفع بشود امتناعی
پیش نمی‌آید وقتی که امتناع پیش نیامد وجود مطلق
که از ممکن الوجود انتزاع شد، ثبوت آن هم دیگر
ضرورت ندارد! ما باید نگاه کنیم ببینیم که منشأ
انتزاع وجود مطلق چیست؟! منشأ انتزاع وجود مطلق
واجب الوجود است، رفع واجب الوجود بالضروره

موجب رفع وجود مطلق خواهد شد؛ یعنی امتناع رفع واجب الوجود موجب اثبات و ضرورت وجود مطلق و ضرورت خودش خواهد شد و ثبوت ضرورت وجودی برای خودش موجب ضرورت وجود مطلق خواهد شد. اما در اینجا نه! حالا [اگر] آن واجب الوجود وجود خاص است، باید ببینیم دلیل چیست؟! و [اگر] وجود عام است باید ببینیم دلیل چیست؟! شما نمی‌توانید از راه وجود مطلق در اینجا بر گرده واجب الوجود یک کلیت قرار بدهید و بعد بر اینکه وجود واجب الوجود باید عام و کلی و مطلق باشد، استناد کنید! نه خیر! مابه‌الانتزاع آن در اینجا حکم خاص به خودش را دارد.

كسائر لوازم الواجب مثل الشيئية و العلية و العالمية و غيرها فإن قيل بل يمتنع لذاته لامتناع اتصاف الشيء بنقيضه.

مثل سایر لوازم واجب مثل شیئیت، علیت، عالمیت و غیرها. شیئیت یک معنایی است که هم بر واجب الوجود و هم بر غیر از واجب الوجود صدق می‌کند؛ الله شيءٌ كما أنَّ سائر الأشياء شيءٌ. الله علّةٌ كما أنَّ عليته سارٍ و جارٍ في سائر الأشياء.

عالمیت هم برای خداست اگر مقصود از شیئیت شیئیتی است که از شیئیت پروردگار منتزع می‌شود،

خب شیئت در اینجا ضرورت دارد اما اگر نه، شیئت را می‌خواهید از ممکن الأشياء و ممکن الوجودها انتزاع کنید دیگر این شیئت ضرورت ندارد! علیت هم همین‌طور است؛ اگر شما بخواهید علیت را از علیت پروردگار انتزاع کنید در اینجا علیت در عالم کون و نفس واحد ضرورت دارد. اما اگر بخواهید علیت را از سایر معلول‌ها و ممکن الوجودها انتزاع کنید، در اینجا دیگر علیت ضرورت ندارد و عالمیت و هَلَمْ جَرّاً.

فَإِنْ قِيلَ بَلْ يَمْتَنِعُ... یعنی به‌طور کلی اوصافی که هم به پروردگار و هم به غیر پروردگار هردو صادق است. نه! بلکه اصلاً ما می‌گوییم که امتناع رفع وجود مطلق، امتناع ذاتی است. ما از یک راه دیگر وارد می‌شویم و می‌گوییم که اصلاً ما به آن طرف مقابل کاری نداریم که مابه‌الانتزاع آن چیست! مابه‌الانتزاع آن واجب الوجود است یا ممکن الوجود است ما اصلاً به خودش کار داریم! وجود مطلق به نقیضش که عدم است محال است که متصف بشود. وقتی که به عدم متصف نشد پس طرف وجود مطلق ثابت می‌شود.

قُلْنَا الْمَمْتَنُغُ اتصافُ الشَّيْءِ بِنَقِيضِهِ بِمَعْنَى حَمْلِهِ عَلَيْهِ بِالْمَوَاطَاةِ مِثْلَ الْوُجُودِ عَدَمٌ لَا بِالِاشْتِقَاقِ مِثْلَ قَوْلِنَا الْوُجُودُ مَعْدُومٌ.

ممتنع اتصاف شیء به نقیض خودش به معنای

حمل مواطاة یعنی حمل مفهومی است. مثل **الوجود**

عدم وجود نمی شود متصف به عدم بشود و عدم

نمی شود محمول برای وجود قرار بگیرد چون این

حمل مواطات در اینجا از بین می رود و منتفی می شود

چون دو نقطه مقابل هم هستند، و نه حمل به اشتقاق

مثل اینکه می توانیم بگوییم که وجود معدوم است

یعنی به این مسئله وجود، عدم صدق می کند؛ عدم

خارجی بر آن صدق می کند. اما وجود به معنای

حقیقت مفهومی، معدوم است! شما در خارج به من

وجود را نشان بدهید! این وجود است؟! این که

کاغذ و کتاب و دفتر است! ظرف تحقق وجود به

معنای مفهومی ذهن است! شما می توانید بگویید که

الوجود معدوم به معنایی که وجود مفهومی و

تصوری در خارج نیست. خب بله، که به معنی حمل

اشتقاقی است.

كَيْفَ وَقَدْ اتَّفَقَتِ الْحُكْمَاءُ عَلَى أَنَّ الْوُجُودَ الْمَطْلُوقَ الْعَامَّ مِنَ الْمَعْقُولَاتِ الثَّانِيَةِ وَالْأُمُورِ
الْإِعْتِبَارِ الَّتِي لَا تَحَقُّقُ لَهَا فِي الْأَعْيَانِ.

حکما اتفاق کردند و فرمودند که وجود مطلق از

معقولات ثانیه است و ظرف تحقق آن فقط در ذهن

است. در خارج معدوم است و در ذهن موجود است. پس شما می‌توانید بگویید که **الوجودُ معدومٌ** به معنای حمل اشتقاق یعنی **ذو عدمٍ** است. و امور اعتباریه که اینها از معقولات ثانیه و از امور اعتباری است که تحقق در اعیان ندارد.

فَانْظُرْ مَا أَعْجَبَ حَالَ الْوُجُودِ مِنْ جِهَةِ الْاِخْتِلَافَاتِ الْعَقْلَاءِ فِيهِ بَعْدَ كَوْنِهِمْ مُتَّفِقِينَ عَلَى أَنَّهُ أَظْهَرُ الْأَشْيَاءِ وَ أَعْرَفُهَا عِنْدَ الْعَقْلِ.

چقدر حال وجود عجیب است! دیگر ایشان در اینجا می‌خواهد این نتیجه را بگیرد. حدود هشت یا نه تا آراء مختلفه وجود را در اینجا مطرح کردیم بعد از اینکه همه اینها اتفاق دارند از همه اشياء ظاهرتر و از همه اشياء اعرف نزد عقل است.

... من را در بغل گرفتند یک مرتبه احساس کردم که تمام علوم بر من [وارد] شد و مثل باران در وجودم آمد! خوش به حالشان! گفت:

فیض روح القدوس ار باز مدد فرماید *** دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد^۱

شنیدم عکسی از ایشان هست - عکسی بوده در منزل ایشان در نجف، من در زمان مرحوم آقا شنیدم این را داشتند به یکی می‌گفتند ظاهراً پدر عیال آقا سید... یعنی آقای... یا برادر زن ایشان آقا سید

۱. دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۱۴۳.

مهدی بود من نشسته بودم که داشتن با مرحوم آقا صحبت می کردند - در منزلشان در نجف یا در همین بیت بحرالعلوم عکس مدادی ای هست که مرحوم بحرالعلوم را با یک کلاه درویشی و کشکول ظاهراً انداخته است و زیر آن نوشته است: سید مهدی بن سید مرتضی! آنها می گفتند که ما دیده ایم احتمالاً ایشان هم در جُنْگ هایشان آورده اند. به احتمال همان است که از دست نورعلی شاه ایشان گرفته باشند.

تلمیذ: یک نامه ای فخر رازی دارد که در مجلس درس گریه می کرد، یکی از شاگردانش نقل کرده اند که ایشان گفته بود من سی سال در یک اعتقادی باقی بودم تا اینکه در خودم شک کردم، حالا گریه می کرد که نکند در حین مرگ این اعتقادات دیگری که دارم مورد ظن باشد. محی الدین که این را می شنود نامه می نویسد که چنین چیزی از شما شنیده ام، بالأخره پلاست را جمع کن و پیش ما بیا.

استاد: بله، این نامه در کشکول شیخ بهائی

هست؛^۱ بسیار نامه مهمی است. دو نامه ای که فخر

رازی برای ایشان دارد و یکی ایشان برای او دارد.

مستبصر شدن برخی علمای اهل تسنن

شنیده ام فخر رازی در آخر عمر شیعه شده بود.

من این طور شنیدم یعنی در جایی دیدم. بعضی ها

بودند؛ یکی سیوطی در آخر عمر شیعه شده بوده و

یکی این فخر رازی و یکی غزالی بود، یکی هم

^۱. الکشکول، ج ۲، ص ۳۳۵.

خوارزمی . [راجع به شیعه شدن] ابن اُبی الحدید هم
نمی دانیم .

تلمیذ: ابن هشام هم بود؟!!

استاد: او از اول شیعه بود .

اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ